

بررسی اعتدال حکمرانی جمشید در شاهنامه از منظر ارسطو

زهرا درویشعلی‌زاده

۱. دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجه، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. محقق پسادکتری، رایانامه: parnianalizade10@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۱۰</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۱۸</p> <p>واژه‌های کلیدی: اعتدال حکمرانی جمشید ارسطو</p>	<p>مبحث اعتدال یا میانه‌روی که حد وسط افراط و تفریط است، از برجسته‌ترین مفاهیم اخلاقی به شمار می‌رود که سبب انسجام در چرخه زندگی می‌شود. عدم تعادل و دوگانگی رفتاری در فرد موجب انحطاط و از بین رفتن تعادل شده و آسیب‌هایی را در پی خواهد داشت. هدف نوشتار حاضر، شناسایی بنیادی این عنصر و تأثیر آن در عملکرد افراد است که با روش بنیادی و نوع توصیفی-تحلیلی در نظر دارد تا ابعاد اعتدال‌گرایی در پادشاهی جمشید را از منظر ارسطو بررسی نماید و نشان دهد چه عواملی در نداشتن اعتدال و سقوط وی مؤثر بوده‌اند. حاصل آنکه ابتدای حکمرانی جمشید میانه‌روی و بسندگی در فراهم ساختن امکانات معیشتی وجود نداشته؛ زیرا از جنبه روان‌شناختی او خود فاقد شخصیت میانه‌گرا، به‌ویژه در سیاست بوده‌است. با توجه به نظریه اعتدال ارسطو، عامل بی‌ارزشی کارهای خیر جمشید و به مراتب بروز منیت، افراط‌گری در نمایان کردن ارزش‌هاست. واژه فرُّه بار تکرار شده و به همان میزان نیز خوبی‌هایی که انجام داده، تخمین زده می‌شوند. واژه دیو و ابلیس نیز ده مرتبه آمده و نشان می‌دهد تمایلات اهریمنی وی را از هدف‌های اولیه‌اش، دور ساخته که بیانگر وفور رنج ناشی از ناسپاسی و نابخردی است.</p>

۱. مقدمه

با مطالعه تاریخ و پیگرد زندگی انسان‌ها می‌توان دریافت که فرآیند خلق و خوی بشری در بروز رویدادهای گوناگون تأثیر قابل ملاحظه‌ای دارد. (جعفرزاده و دیگران، ۱۴۰۳: ۶۹) شاهنامه فردوسی این شاهکار بدیع حماسی به‌عنوان یک منبع ارزشمند (آجودانی، ۱۴۰۱: ۴) و نمونه‌ای عالی در فن بیان و بلاغت و سخنوری (جبارپور، ۱۴۰۱: ۱۷۰) و به اعتبار خردورزی اشاره‌گری بایسته برای حل بحران‌هایی است که افراد جامعه در واقعیت با آنها مواجه هستند. بی‌تردید درک و به‌کارگیری اعتدال در زندگی می‌تواند جهان‌بینی انسان را به سمت سعادت‌مندی سوق دهد. رابطه اندیشه و اعتدال رابطه‌ای تجربی است. بدین طریق که ذهن با گذراندن مسیر خطا به نتیجه می‌رسد و پس از آن درمی‌یابد که روند زندگی را بر پایه خرد طی کند و این‌گونه ساختار اندیشه شکل می‌گیرد. مبحث اعتدال که حد وسط افراط و تفریط است، از بنیادی‌ترین مضامین اخلاقی به شمار می‌رود و در شکل دادن به زندگی اجتماعی نقش بسیار مؤثری دارد. فردوسی افراط‌گرایی و آزمندی را از ویژگی‌های اهریمنی می‌داند و به اندرز بشر می‌پردازد. در واقع «او [این خصلت ناشایست] را سرسخت‌ترین دشمن و پادشاه و فرمانده همه بدبختی‌های انسان معرفی می‌کند.» (حسینی، ۱۳۷۴: ۳۸) از این روی، می‌توان شاهنامه را کتاب توصیه‌نامه دانست. آنچه را که فردوسی در باب آزمندی و نبود اقناع از زبان شخصیت‌های داستان‌هایش بیان می‌کند، به اخلاقیات از جمله میانه‌روی توجه نموده و آن را می‌ستاید. با نگاهی به کتاب «فلسفه ارسطو» تألیف ارسطو یا «ارسطالیس»^۱ که اعتدال در اخلاق را بیان می‌کند، می‌توان آنچه را که در شخصیت جمشید باعث زیاده‌طلبی یا عدم میانه‌روی و بروز انحطاط شده، نشان داد. دوگانگی رفتاری موجود در وی، کیفیت افراط و تفریط را آشکار می‌سازد و به‌صورت تمثیل کاربرد می‌یابد.

۱-۱. بیان مساله و سوالات پژوهش

رفتار میانه‌فعلیتی طبیعی است که نوعی واقعیت به شمار می‌رود. در واقع نقطه اتصال فکر با محیط است. فرآیند اندیشه و سپس عمل به محیط پیرامون انسان بستگی دارد، یعنی آنچه که در بیرون اتفاق می‌افتد، ذهن بدان می‌اندیشد و پس از آن واکنش نشان می‌دهد و البته در افراد متفاوت است؛ زیرا شخصیت هر فرد با دیگری فرق دارد؛ اما در نگاه آزمند همه چیز ناقص جلوه می‌کند و پیوسته در تنش به‌سر می‌برد. چشم‌داشت بر دارایی مادی و معنوی دیگران بحرانی است که امروزه در جهان حکم‌فرماست. در شاهنامه انسانی که به

^۱Aristotle

داشته‌هایش راضی نیست، همیشه اندوهگین است. این نوع خودآزاری عمر او را تلف می‌کند؛ زیرا برای جبران نداشته‌هایش رنج می‌کشد. نفوذ خصیصهٔ آزمندی در جامعه سبب انحطاط و از بین رفتن داد شده و آسیب‌هایی را سبب می‌شود. آنچه که زیست اجتماعی انسان را به سوی بحران می‌کشد، خلأهای درونی و ضعف فضیلت‌های اخلاقی است. اخلاق محوری انسان را از خواسته‌های نامعقول باز می‌دارد و در برابر لغزش‌هایی که پیش روی اوست، محافظت می‌کند. شاهنامهٔ فردوسی بر محمل رهیافت‌های گوناگون فهم اندیشه و الگوهای روش شناختی قرار داشته است. (عبدالخانی، احمدوند، ۱۴۰۲: ۱۷۶) داستان حکمرانی جمشید بارزترین نمونه‌ای است که نشان می‌دهد چگونه خوی آزمند، خواسته‌های بزرگتر را طلب می‌کند و در پی آن بیم و رنج جان او را به زوال می‌کشد. جستار حاضر با تکیه بر روایت‌های شاهنامه، عواملی را که سبب بروز مصائب و تنش‌های پیاپی در آدمی می‌گردد، آشکار می‌کند. استغنا و میانه‌روی بهترین عمل برای شکرگزاری به‌شمار می‌روند. مصرف‌گرایی دنیای مدرن امروز نیز در مقایسه با عصر فردوسی از خواص مهم آزمندی است که جایگاه میانه‌روی را در نزد انسان بسیار کم‌رنگ می‌سازد. در واقع او برای رسیدن به رستگاری و تقویت فضیلت می‌بایست خردگرایی را پیشهٔ خویش نماید. از این روی، میانه‌روی در «تقابل»^۱ دو مؤلفهٔ آزمندی و بسندگی مطرح می‌شود که بیانگر تناسبات و دوگانگی‌های موجود در شاهنامه است و امروزه اجتماع با آن دست‌وپنجه نرم می‌کند. در مواجهه با این مسئله الگوی بهره‌گرفته از داستان‌های طرح شده، گرایش جامعیت ذهن را به سوی مقاومت در برابر آنچه که باعث فقدان میانه‌روی می‌شود، تقویت می‌کند. با توجه به اینکه ارسطو نشردهندهٔ اعتدال است، پس می‌توان برای واژهٔ تقابل نیز حد وسطی قائل شد؛ زیرا تضادهای دو به دو در شخصیت‌های شاهنامه، همواره سبب منازعات و کنش‌های اجتماعی می‌شود. این نوشتار در نظر دارد تا ابعاد اعتدال‌گرایی در پادشاهی جمشید را از منظر ارسطو بررسی نماید و نشان دهد:

چه عواملی در نداشتن اعتدال و سقوط او مؤثر بوده‌اند؟

فراوانی و نقصان چه عواملی در داستان می‌تواند به صورت طرح‌واره، نمایان‌گر محورهای

فکری و رفتاری انسان باشد؟

فرضیه‌ها حاکی از آن است که:

ابتدای حکمرانی جمشید میانه‌روی و بسندگی در فراهم ساختن امکانات معیشتی وجود

^۱ Tayabol

نداشته؛ زیرا از جنبه روان‌شناختی او خود فاقد شخصیت میانه‌گرا، به‌ویژه در سیاست بوده است.

به‌نظر می‌رسد نگرورزی ناآگاهانه به دیوکامگی و بی‌خردی که سبب انحطاط و از بین بردن تعادل جامعه دوره جمشید شده، می‌تواند به‌عنوان الگوریتم قابل تأمل باشد.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف پژوهش

در حوزه ادبیات همواره مبحث اخلاق و منش‌ها مطرح است. شاهنامه به‌عنوان یک منبع آموزه‌های اخلاقی جهت توازن رفتاری در افراد جامعه اهمیت دارد. برآیند افکار فردوسی بر پایه اعتدال است و افراط‌گری را نیز معادل نیستی می‌داند. از این روی، شناسایی بنیادی این عنصر و تأثیر آن در عملکرد افراد هدف نوشتار حاضر به شمار می‌رود. این نوشتار می‌تواند در راستای ساماندهی اندیشه و همسازی عملکرد افراد مفید باشد. مطالعه شخصیت‌های شاهنامه با رویکرد جدید میان‌رشته‌ای ادبیات و فلسفه، امکان دسترسی به مسیری تازه را در چگونگی تعامل افراد با یکدیگر به مخاطب نشان می‌دهد. فلسفه به‌عنوان یکی از شاخه‌های علوم انسانی در بسیاری از زمینه‌ها با ادبیات تناسب موضوعی دارد که ضرورت انجام پژوهش‌های مشترک میان این دو مقوله فرد را در جهت سلامت اخلاقی و کارکرد صحیح یاری می‌رساند. بررسی اعتدال یکی از روش‌های مؤثر برای آشناسازی اندیشه‌های فردوسی و ارسطو است.

۱-۳. پیشینه پژوهش

با آنکه هزار سال از نگارش شاهنامه فردوسی می‌گذرد این اثر عظیم نه تنها فراموش نشده بلکه هر روز و هر سال بیش‌تر از پیش ارزش و اهمیت تازه می‌یابد. (ساطع، ۱۴۰۴: ۲۴۸) درباره اسطوره جمشید مقاله‌های بسیار ارائه شده؛ اما به‌طور جداگانه ویژگی‌های اخلاقی و شخصیت وی در شاهنامه بررسی نشده است. در اینجا به چند مورد اشاره می‌شود که از لحاظ محتوا به پژوهش حاضر نزدیک‌تر به‌نظر می‌رسد.

عباسی و دیگران در تحلیل تطبیقی افسانه مضمون ارسطو در داستان منظوم جمشید شاهنامه و نمایش‌نامه اودیپوس شهریار به چگونگی اجزای تشکیل‌دهنده این دو داستان از نگاه ارسطو اشاره می‌کنند و نشان می‌دهند «هر دو اثر شروط اعجاب موتوس را دارند که بر اساس آن حوادث نباید قابل پیش‌بینی و غیرمنطقی باشد. مطابق بوطیقا فرجام هر دو اثر به‌شیوه عالی یعنی نتیجه حوادث خود است. افسانه مرجع آن دو که مطابق بوطیقا درباره طبقه بالای اجتماعی است، بکر نمی‌باشد؛ ولی چون خوب تألیف یافته‌اند سرمشق آثار بعدی

شده‌اند. در کل، نمایش‌نامه نسبت به داستان مطابقت بیشتری با بوطیقا دارد.» (عباسی، ۱۴۰۰: ۱)

خوارزمی تکوین مهر در اسطوره و تحول چهره آن به جمشید در حماسه بر اساس نظریه دگرگونی را با چگونگی هستی‌یافتن مهر در اسطوره‌های هند و ایرانی و همچنین تبدیل چهره این ایزد به جمشید بیان می‌کند و نشان می‌دهد که «چهره جمشید در حماسه ایران به‌عنوان چهارمین پادشاه پیشدادی است که به‌صورت عدالت‌محور و منجی دیده می‌شود و بعدها در برابر حق، نافرمانی می‌کند و از حکومت رانده می‌شود.» (خوارزمی، ۱۳۹۹: ۹۳)

حبیبی و [دیگران] در نوشتار تحلیل اسطوره جمشید نقل‌شده در شاهنامه و تاریخ‌های اسلامی با رویکرد نقد کهن‌الگویی، انواع کهن‌الگوها را نام برده و نقش آنها را در اسطوره‌های جهان، به‌ویژه اسطوره جمشید شاهنامه و آثار نویسندگان اسلامی بیان می‌کنند. «در این اسطوره، از جمشید باید در حکم قهرمانی نام برد که در پایان، اسیر نفسانیات شد یا با فریب خوردن از اهریمنان که نمادی از بخش منفی کهن‌الگوی سایه‌اند، از راه صحیح منحرف و مرتکب گناه بدعت گردید. این گناه جمشید مجازات سنگینی را در پی داشت و آن از دست دادن تمامی داشته‌ها و سرگردانی و مرگی فجیع بود.» (حبیبی، ۱۳۹۹: ۱۱۸) مباحثی که از آزمندی و میانه‌روی یا اعتدال در شاهنامه بررسی شده، به قرار زیر است:

دلپذیر در تحلیل تطبیقی مفهوم اعتدال در اندرزهای دینکرد ششم و شاهنامه فردوسی، میانه‌روی را اصل خردمندانه‌زیستن بیان می‌کند که در دینکرد و شاهنامه به آن اندرز داده می‌شود و بیانگر تأثیرپذیری آنها از باورهای مزدایی است. همچنین مفهوم اعتدال را با دین و دادگری مرتبط دانسته که تخلف از آنها سبب ازهم‌گسیختگی نظام اجتماعی می‌گردد. «نکته قابل توجه اینکه مفهوم اعتدال در دینکرد ششم، با اندرزهای بخش تاریخی شاهنامه به‌ویژه ابیات مربوط به دوران پادشاهی انوشیروان، تطابق بیشتری دارد تا جایی که گاهی اندرزهایی کاملاً یکسان در دو کتاب به چشم می‌خورد و نشان‌دهنده تأثیرگذاری دینکرد ششم بر شاهنامه یا منابع یکسان‌اندززی این دو کتاب است.» (دلپذیر، ۱۳۹۸: ۲۵)

رحیمی‌نژاد نیز در بررسی آز و شخصیت‌های آزمند شاهنامه، به بررسی آز و آزمندی بر اساس متون اوستایی و پهلوی به مفاهیم و مضامین آن در شاهنامه پرداخته‌است. «آز به عنوان دشمن خرد ظاهر می‌شود و در بخش اخلاق ناب، رذیلتی است در مقابل خرسندی. او ناراضی‌ترین، حریص‌ترین و سیری‌ناپذیرترین است و میل از او به‌وجود می‌آید. میل از این است که جهان را یک لقمه کند، حتی اگر تمام جهان به او داده شود، باز ناراضی است و بیشتر می‌خواهد.» (رحیمی‌نژاد، ۱۳۸۹: ۳۵)

شجری به تحلیل و بررسی عنصر آز در شاهنامه فردوسی می‌پردازد و ضمن بررسی جایگاه دیو آز در اساطیر ایرانی و در اسطوره‌های یونانی متون زرتشتی و با استناد به ابیاتی از شاهنامه، حضور آن را به‌عنوان نوعی شر مورد توجه و گوشزد قرار می‌دهد. «نویسنده با گزارش آزمندی برخی از پادشاهان و پهلوانان، فریبکاری این دیو جادوگر و ناخرسند را آشکار می‌کند. زرتشتی از هم‌پیمانان و همدستان زورمند اهریمن است و در حقیقت سپاه‌سالاری او را بر عهده دارد.» (شجری، ۱۳۸۲: ۶۶) آنچه که گفته شد، بیشتر دربارهٔ آزمندی و نیازمندی است. بدیهی است که میانه‌روی در داستان جمشید همچنان جای بحث دارد.

۱-۴. روش پژوهش

تلفیق ادبیات و فلسفه و تأثیرپذیری آنها از همدیگر سازگاری موازین اخلاقی و فرهنگی را برجسته می‌سازد. در واقع نظریه‌های حوزهٔ علوم انسانی می‌توانند بر آثار دیگر انعکاس یابند و به‌عنوان مضمون بدیع تلقی گردند. از این روی، باید گفت جستار حاضر از لحاظ هدف بنیادی نظری، با رویکرد قیاسی و نوع تحقیقات کاربردی است. بررسی قیاسی مفهوم اعتدال در شاهنامه با نگرش ارسطو، اندیشه‌های هموند وی با فردوسی را نشان می‌دهد. همچنین از نظر ماهیت و روش نیز به‌صورت توصیفی و نوع تحلیل محتوا و کیفی ارائه می‌شود که در نهایت به تحلیل کمی می‌رسد.

۲. مبانی نظری

۲-۱. اعتدال از نظر ارسطو

کاربرد مؤلفهٔ اعتدال نشان‌دهندهٔ این است که فرد در زندگی با احتیاط و بر اساس اندیشه و آگاهی گام برمی‌دارد. «اسمی که وضع یا کیفیت میانه‌رو بودن» (صدری افشار؛ حکمی، ۱۳۹۱: ۱۹۹۷) را بیان می‌کند. اعتدال حد وسط داشتن است. «حد وسط به معنی هندسی نیست؛ یعنی نقطه‌ای نیست که درست از دو طرف به یک فاصله باشد؛ بلکه در اخلاق بر حسب اوضاع و احوال فرق می‌کند و تنها عقول ورزیده و سنجیده آن را درمی‌یابد و تشخیص آن با تجربه، ممارست، تکرار و عادت که منتج به پیدایش ملکه یا خلق می‌شود.» (ارسطو، ۲، ۱۳۸۱: ۲۷) بحث سر دوگانگی است؛ اما اعتدال نیز به‌عنوان یک مفهوم در مبحث اخلاق رعایت عدل در دو چیز است که راستی و درستی را به ذهن متبادر می‌سازد. علت بیان این دیدگاه از سوی ارسطو که مورد توجه فلاسفهٔ دیگر و حکمای اسلامی و مهمتر از همه مورد

تأیید کلام الهی نیز بوده‌است، جهت هدایت اذهان به این سمت و کاستی در زیاده‌روی و تقویت میانه‌روی در انسان تبیین می‌شود. «در مورد فضایل اخلاقی هم، چنین است. فضیلت با عواطف و اعمال سروکار دارد و افراط در اینها عیب است و تفریط نکوهیدنی است. در حالی که حد وسط به هدف درست دست می‌یابد و ستوده می‌شود. نکته مهمی که ارسطو به آن تصریح می‌کند، این است که قاعده حد وسط، مختص فضایل اخلاقی است، نه همه فضایل، از جمله فضایل عقلی. پس فضیلت همیشه حد وسط را هدف قرار می‌دهد. من در این سخن، به فضیلت اخلاقی نظر دارم؛ زیرا که این فضیلت، در حوزه عواطف عاری از خرد و در حوزه عمل، اثر می‌بخشد و در این حوزه، افراط و تفریط وجود دارد.» (همان، ۶۴) از دیدگاه ارسطو «اعتدال حد وسطی است مربوط به لذایذ و در همین زمینه است که بی‌اعتدالی پدید می‌آید.» (ارسطو، ۱، ۱۳۸۱: ۱۴۶) همچنین اعتقاد دارد که «اولین شکل بی‌اعتدالی عبارت است از شدت و شکل دیگر آن ضعف و ناتوانی است.» (همان، ۲، ۷۵) تاب‌آوری در برابر سختی‌ها اعتدال و غیر از آن بی‌اعتدالی انگاشته می‌شود که با افراط و تفریط قابل شناسایی است. عمل به این مقوله می‌تواند ارادی باشد و دانایی و فرزانی به شمار آید. «ریشه لغت فرزانی یا حکمت عملی، اعتدال یا میانه‌روی و عفت در زبان یونانی نیز به هم نزدیک است و یکی از فضایل اصلی است که ارسطو در اینجا به بازی با کلمات پرداخته‌است. اینکه اعتدال احکام ما را در عمل حفظ می‌کند و لذت و الم نمی‌تواند احکام علمی را دستخوش تزلزل و عدم ایقان قرار دهد. چنانچه در احکام ریاضی به هیچ روی جایی برای آنها نیست؛ ولی لذت و الم در عمل احکام ما را زیر و رو می‌کند.» (ارسطو، ۱۳۶۸: ۱۲) فلاسفه غرب و شرق نیز درباره مسئله میانه‌روی مباحث بسیاری را مطرح کردند که البته برخی از آنها بر اساس نظریه ارسطو پیش رفتند. «سه نوع خصلت وجود دارد که دو تا از آنها افراط و تفریط ردیلت‌اند و حد وسط یا اعتدال فضیلت است و همه آنها به یک معنی ضد یکدیگرند. افراط و تفریط هم ضد یکدیگرند و هم ضد حد وسط و حد وسط ضد هر دو طرف است. در تعریف متضاد می‌گوییم متضاد دو چیزند که بزرگترین فاصله را با یکدیگر دارند. بنابراین هر قدر که فاصله دو چیز از یکدیگر بزرگتر باشد، تضادشان بیشتر است.» (ارسطو، ۱۳۷۸: ۷۲-۷۳) بحث سر دوگانگی است؛ اما اعتدال نیز به‌عنوان یک مفهوم در مبحث اخلاق، رعایت عدل در دو چیز است که راستی و درستی را به ذهن متبادر می‌سازد. علت بیان این دیدگاه از سوی ارسطو که مورد توجه فلاسفه دیگر و حکمای اسلامی و مهمتر از همه مورد تأیید کلام الهی نیز بوده‌است، جهت هدایت اذهان به این سمت و کاستی در زیاده‌روی و تقویت میانه‌روی در انسان تبیین می‌شود. «یکی از

مهمترین شاخص‌های اخلاق ارسطویی و به تبع آن اخلاق فلسفی، نظریه حد وسط و یا اعتدال طلایی است. ارسطو در کتاب اخلاق نیکوماخوس با اشاره به کتیبه‌ای در "دلوس" سابقه گرایش به حد وسط و اعتدال را در یونان باستان چنین بیان می‌کند: آنچه زیباتر است، چیزی است که اعتدال و عدلش بیشتر است.» (ارسطو، ۱۳۷۸: ۷۱) طبق نظر ارسطو حالت و رفتار آدمی با موارد گوناگون اشکال دیگری می‌یابد. به‌طور مثال: در مورد افتخار و ننگ، حد وسط بزرگواری است. «فضیلت اخلاقی حد وسط است و حد وسط میان دو رذیلت [قرار می‌گیرد]، یکی افراط و دیگری تفریط و فضیلت از آن روی چنین است که هنر هدف قراردادن حد وسط در عواطف و اعمال [انجام می‌شود]. نتیجه‌ای که از این سخنان برمی‌آید، این است که دارای فضیلت بودن وظیفه آسانی نیست؛ چون یافتن حد وسط در همه امور دشوار است. کسی که حد وسط را هدف قرار می‌دهد، نخستین وظیفه‌اش این است که از آنچه ضد حد وسط است، پرهیز کند.» (همان، ۷۴)

۲-۲. اعتدال در شاهنامه

شاهنامه از آن رو «نامه فرهنگ ایران» نامیده شده که جلوه‌های ناب و نجیب فکر و فرهنگ ایرانی را در گستره‌ای چند هزار ساله متبلور ساخته است. (آچاک؛ نارویی، ۱۴۰۲: ۳) واژه اعتدال در شاهنامه به‌صورت «میانه» یا «میانه‌گزینی» و در برخی موارد «پیمان» کاربرد می‌یابد که رابطه ژرفی با مفاهیم اخلاقی همچون، راستی، خرد و داد دارد و فردوسی پیوسته به آنها پند می‌دهد. او در سراسر اثر خویش به دادگری و عدالت تأکید می‌کند و افراط‌گرایی و تفریط‌گرایی را کار اهریمنی می‌داند. در شاهنامه هر چه که از حد فزون باشد، آزمندی معنا می‌شود و فردوسی کسانی را که در پی آن هستند، نکوهش می‌کند. «باروخ اسپینوزا»^۱ نیز به‌عنوان یک فیلسوف هلندی، با اعتقاد راسخ خود که تمام فلسفه‌اش آن را تأکید می‌کند و روشن می‌سازد، در برابر رفتار آدمیان قرار می‌دهد و می‌گوید: «همه پندارهای مردمان درباره اموری که آنها را وسایل و ابزارهایی برای مقاصد خود می‌انگارند، تصویری است ناشی از محدودیت و نیازمندی آدمی. در جوهر هستی، یعنی خدا نه نیازمندی است و نه غایت و نه آز. نیازمندی آدمیان و تصوراتشان را درباره مقصود و غایت نباید به خدا تسری داد.» (اسپینوزا، ۱۳۷۶: ۷۶) در واقع اعتدال حد وسط آزمندی و بسندگی است. ارسطو اعتقاد دارد انسان نمی‌تواند هم خصلتی را داشته باشد و هم نداشته باشد. به‌طور

¹Delos

²Baruch Spinoza (1532-1677)

مثال: انسان یا آزمند هست یا نیست؛ اما اگر هست می‌تواند از آن دست بردارد. «آز در اساطیر ایران باستان نیز نام یکی از دیوان بوده و به معنای حرص و طمع و دشمن ایزد آذر است. در آیین قربانی شیر و چربی آز را از پای درمی‌آورد. این دیو، صفتی سیری‌ناپذیر داشته و در پایان جهان نیز سرانجام اهریمن او را می‌بلعد.» (معصومی، ۱۳۸۸: ۲۴۵) در شاهنامه نتیجه آزمندی به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین ردیلت‌های اخلاقی، رنج و نزاع است. بی‌تردید زوال پادشاهان و از هم‌گسیختگی سالاران و فرهان شاهنامه ناشی از همین مسئله بوده‌است؛ اما بسندگی راضی بودن به داشته‌هاست. در معنای لغوی نیز می‌توان گفت به معنی «تنازل است تا آنجا که فرد زندگی خود را با امکاناتی که در دست دارد، منطبق سازد. از مصادیق آن، رضایت‌دادن به چیزی است که به او می‌رسد.» (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۳۲۷) نگاه تعلیمی به آثار حماسی از جمله شاهنامه یکی از مهم‌ترین شیوه‌هایی است که می‌تواند پیامدهای منفی آن را آشکار نماید. فردوسی در سراسر شاهکارش سعی می‌کند نتایج این خصیصه‌ها را نشان دهد که هر کدام از منطق و استدلال روان‌کاوانه و دینی برخوردارند.

۳. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. حکمرانی جمشید!

حکومت جمشید هفت‌صد سال بود که در شاهنامه سومین داستان از بخش اساطیری است. «پس از مرگ «طهمورت»، نوبت به پادشاهی فرزندش جمشید می‌رسد و او در ماه فروردین (واژه اوستایی فَرورَرتی) بر تخت سلطنت می‌نشیند و بر طبق رسم کیانیان پس از پدر به پادشاهی نائل می‌شود و تاج کیانی را بر سر می‌نهد و تمام دنیا از مرغ و دیو و پری به فرمان او درمی‌آیند. ابتدا به ساختن ابزار جنگی می‌پردازد و با فره ایزدی که دارد، آهن را نرم کرده و از آن ابزارهای جنگی می‌سازد. پنجاه سال اول را صرف انجام چنین کارهایی می‌کند. در پنجاه سال بعد، او به فکر تهیه پوشاک می‌افتد. سپس رشتن و تافتن از ابریشم و پشم را به مردمان می‌آموزد که از آنها پارچه درست کنند. پس از آنکه این کارها را انجام می‌دهد، به کارهای دیگری پرداخته و باعث شادمانی خود و دیگران می‌شود. پنجاه سال دیگر را نیز صرف طبقه‌بندی مردم می‌کند و این‌گونه آدمیان به چهار بخش یا لایه اجتماعی تقسیم

^۱ جمشید از دو پاره جم+شید ساخته شده و پاره دوم همان است که در خورشید دیده می‌آید. پاره نخستین آن جم، در پهلوی یم Yam و در اوستایی یمینه و در سانسکریت یه‌مه، نام نخستین مرد و پادشاه جهان مردگان است. این واژه در بنیاد، به معنی توأمان و دوقلو است و با Jumeau در فرانسوی Gemelo در اسپانیایی سنجدنی است. (کزازی، ۱۳۹۳: ۳۱۶) جمشید جزء پادشاهان فرهمند ایران است که شخصیت دوگانه‌ای دارد.

می‌شوند:

۱. «آتوربان و آتورنیان» که روحانی و روحانیان بودند و کارشان پرستش بود؛ به آنها لقب روحانی می‌دهد و کوه را به‌عنوان جایگاهشان تعیین می‌کند تا همیشه در حال پرستش و عبادت به درگاه خداوند باشند.
 ۲. «تیشتریان» که ارتشیان و سپاهیان نامیده می‌شدند. به آنها نیز عنوان لشکری و سپاهی می‌دهد و به نگهبانی تخت شاهی و ایمن‌سازی کشور می‌گمارد و از آنها می‌خواهد که آیین مردی و پهلوانی را بر پا کنند.
 ۳. «بسودیان» که اهل کشت و زرع بودند و نان را از کاشت و زحمت خویش می‌خورند، «کشاورزان» نیز نام می‌نهد.
 ۴. عده‌ای هم که به کارهای صنعتی و ساختن چیزهای ضروری مشغول بودند، «اُهتوخوشی»^۱ یا «صنعتگران و پیشه‌وران» نام‌گذاری می‌کند.
- جمشید برای هر یک از این طبقات مرتبه و وظایف خاصی مشخص می‌کند. در نهایت هنگامی که مردم آسوده و بی‌مرگ می‌شوند و هیچ رنجی ندارند، با گوهرهای فراوان تختی گرانبها می‌سازد که دیوان آن را برگرفته و به آسمان می‌برند. مردم این روز را «نوروز» می‌نامند و هر سال آن را جشن می‌گیرند. نوروز ایرانی یادگار همان روز است. چون سی صد سال از پادشاهی جمشید سپری می‌شود، به دستاوردهای خود مغرور می‌گردد. به قول شاهنامه ادعای خدایی می‌کند و این‌گونه فره ایزدی از وی دور می‌شود. به تدریج سپاهیان نیز از اطرافش پراکنده شده و هرج‌ومرج جامعه را فرامی‌گیرد. بیش از بیست و سه سال کشور بی‌نظم می‌ماند. تا اینکه مردم دست به دامن ضحاک می‌شوند تا آنها را از دست جمشید نجات دهد. (فردوسی، ۱، ۱۳۹۸: ۲۱-۲۴) به‌طور کلی، زندگی جمشید به دو مرحله تقسیم می‌شود:

۲-۲. زندگی با فره ایزدی:

جمشید یکی از حکمرانان دوره اساطیری در شاهنامه است. انسان خود عاری از هرگونه فضیلت بوده و اگر فر یا هر نوع موهبت الهی به او عطا می‌گردد، برای این است که از آن در راه صحیح استفاده کند. جمشید به سبب داشتن فر چهره‌آهورایی از خود نشان می‌دهد و هر نوع خدمتی انجام می‌دهد تا بتواند یک جامعه آرمانی ایجاد کند. ارسطو معتقد است «هر عمل یا هر احساسی دارای حد اعتدال خویش است.» (جانکار، ۱۳۸۸: ۲۲۳) کارهایی

که جمشید برای اجتماع می‌کند، زمانی خیر به حساب می‌آید که حد درستی داشته باشد. کمر بست با فر شاهنشاهی جهان گشت سرتاسر او را رهی زمانه برآسود از داوری به فرمان او دیو و مرغ و پری جهان را فزوده بدو آبروی فروزان شده تخت شاهی بدوی

(فردوسی، ۱، ۱۳۹۸: ۲۱)

او در این زمینه افراط‌گرا است و این مسئله نشان می‌دهد که چندان غیر اختیاری عمل نمی‌کند. گویی او هم می‌داند چه کاری انجام می‌دهد و هم نمی‌داند و همین امر سبب می‌شود تا آزمندی پیشه کند و خود را برتر بداند. در واقع دوگانگی رفتاری، خود محرک و مبدأ انجام عملکرد او است. «فعل غیر ارادی فعلی است که از روی اجبار یا جهل انجام گرفته باشد و فعل ارادی آن است که مبدأ آن در ذات عامل است. عاملی که به خصوصیات جزئی و شرایطی که فعل در آن واقع می‌شود، وقوف داشته باشد.» (ارسطو، ۱، ۱۳۸۱: ۱۱۸) جمشید نه عصبی بود و نه مست. در واقع او تحت تأثیر هیچ محرکی نبوده است. از این روی، می‌توان گفت که او با میل و صرافت طبع خود عمل می‌کرده است. زیاده‌روی در کار خیر نیز از ارزش‌های انسان می‌کاهد؛ تواضع را از وی دور کرده و خودخواهی را برجسته می‌سازد. «در فلسفه ارسطو اخلاق و سیاست پیوستگی ناگسستنی دارند و اخلاق تابع سیاست است.» (ارسطو، ۱، ۱۳۸۱: ۱۱) اگر چه به نظر می‌رسد جمشید می‌خواسته علو طبع خود را آشکار سازد و نشان دهد اوست که از انجام کارهای بزرگ برمی‌آید. «بزرگ‌منش کسی است که خود را لایق امور خطیر می‌داند و در واقع هم چنین است. مرد بزرگ‌منش از یک طرف و از حیث عظمت در حد افراط است و از سوی دیگر از لحاظ مقیاس صحیح در حد اعتدال قرار دارد؛» (همان، ۱۶۶) اما بحث سر تافتة جدابافته بودن است و جمشید خود را در خور والاترین ستایش‌ها می‌داند. از این روی، می‌توان گفت کارهای عظیم او در حد افراط است. «در اساطیر «آز» دیوی است سیری‌ناپذیر که همه چیز و سرانجام خود را می‌درد و فرو می‌خورد. در نظام فکری شاهنامه که از جمله ریشه در اندیشه‌های کهن‌تر دارد، فزون‌خواهی و بلندپروازی آزمندان، خردشان را نابود می‌کند تا آنجا که در هیچ کار و چیزی اندازه نمی‌شناسند و جمشید نخستین این آزمندان است.» (مسکوب، ۱۳۸۴: ۲۴) شاید جمشید به خیال‌پرستی مفرط دچار می‌شود. بی‌تردید جنبه منفی آن رسیدن به زور بیشتر در فضایی است که همه چیز در اختیار خودش است. او به واسطه فر و اعتماد به نفس فراواقع هر کاری دلش بخواهد می‌کند. به این وسیله خیر رخت برمی‌بندد و ستم قد علم

می‌کند. زورمندی زیاد جمشید که به سلطه‌گری بدل شده، باعث انزجار مردم می‌شود و این امر آغاز تباهی حکومت اوست. بدیهی است که در چنین حالتی منفعت مشترکی بین شاه و مردم وجود ندارد؛ چون هدفی که به‌خاطر آن جامعه عصر جمشید به‌وجود آمده، نادیده گرفته شده‌است.

چو این گفته شد فر یزدان از اوی بگشت و جهان شد پر از گفت‌وگوی

(فردوسی، ۱، ۱۳۹۸: ۲۴)

بی‌شک هر چقدر عمل خیر بیشتر باشد، به مراتب ارزشمندتر است؛ اما لازمه همین خیر نیز حد وسط است. به اعتقاد ارسطو «حدی وجود دارد که فراتر از آن هر ارزشی، هر قدر والا، اگر به اخراج بقیه ارزش‌ها منجر شود، مستبدانه خواهد بود.» (جانکار، ۱۳۸۸: ۲۲۵) از این روی، می‌توان گفت نداشتن تعادل در دو خیر نظام هستی را به هم می‌زند و سبب شکست انسان می‌شود.

منی چون بپیوست با کردگار شکست اندر آورد و برگشت کار

(فردوسی، ۱، ۱۳۹۸: ۲۴)

۲-۲. زندگی بدون فره ایزدی:

جمشید با منیت فر را از خود دور می‌کند و به زوال می‌رسد. در این مرحله راه مرگ به دنیا باز می‌شود و انسان را فناپذیر می‌سازد. رفتار نیک و بد در قبال حالت‌های انفعالی به‌وجود می‌آید و فطری نیست. بدین‌گونه شخصیت فرد شناسایی می‌شود. اقتدار اگر به درستی مهار نشود، انفکاک درونی انسان با محیط بیرونی می‌تواند منشاء دگردیسی کاذب و تباهی گردد. به اعتقاد ارسطو «بهترین زندگی مبتنی بر خیر، مبتنی بر تفکر است؛ نه زندگی کار و عمل.» (جانکار، ۱۳۸۸: ۳۳۱) جمشید نخست حکومت خود را بر پایه خیر و روشنی بنا می‌کند.

منم گفت با فره ایزدی همم شهریاری و هم موبدی

بدان را ز بد دست کوتاه کنم روان را سوی روشنی‌ره کنم

(فردوسی، ۱، ۱۳۹۸: ۲۱)

آزمندی جمشید را به اعمالی وادار می‌کند که دور از فضیلت است؛ زیرا نه تنها بر توانمندی‌هایش اضافه نمی‌کند، بلکه او را به حسیض می‌کشاند. ذهن جمشید در اندیشه چگونگی به‌دست آوردن مطالبات خویش است و چنانچه به چیزی که می‌خواهد نمی‌رسد، دچار ترس می‌شود. ناگزیر راهکارهای دیگری را امتحان کند و آن ادعای خدایی است.

به‌واسطه این عدم تناسب و اعتدال روحی و روانی از جستجوی حقیقت بازمی‌ماند. خودمحوری یکی از خصیصه‌های اوست که مقید به هیچ ضوابط و قواعدی نیست؛ زیرا قانون‌مندی را سد راه خود می‌داند. این مسئله بر نوع معاشرت او نیز تأثیر می‌گذارد و به ناچار با کسانی مروده خواهد داشت که در این زمینه با وی هم‌عقیده باشند تا بتواند برای تحصیل خواسته‌های خود از عملکردهای آنان استفاده کند؛ اما کسی را نمی‌یابد. او به هیچ وجه نمی‌تواند با کسی که به داشته‌هایش راضی است، ارتباط برقرار کند؛ زیرا اگر این رابطه ایجاد شود، ناخودآگاه درگیر چالش خواهند شد. این چالش کنشی ایجاد می‌کند که وقتی فر از او دور می‌شود، در رنج و خشم باشد و چه بسا افراد جامعه را پناهنده می‌سازد.

سواران ایران همه شاه‌جوی نهادند یکسر به ضحاک روی

(همان، ۲۸)

۲-۲-۱. منیت

هم منیت و هم آزمندی می‌توانند از یکدیگر برخاسته شوند. البته باید دید ابتدا کدام یک و در فرایند چه عواملی بروز می‌کنند. منیت و غرور نوعی رذیله اخلاقی است که راه سعادت دنیوی و اخروی را بر انسان می‌بندد. «همان‌طوری که در اخذ و اعطای ثروت یک حد وسط و همچنین یک حد افراط و تفریط وجود دارد، همین‌طور افتخار می‌تواند یا بیش از حدی که نباید یا کمتر از حدی که نشاید، مطلوب واقع شود یا به طریق مناسب از منشأ حقیقی مورد جست‌وجو قرار گیرد.» (ارسطو، ۱، ۱۳۸۱: ۱۷۳) بر اساس نظر ارسطو غرور و خودخواهی نوعی افراط محسوب می‌شوند که جمشید بدان می‌بالد. آن قسمت از عملکرد او که به سازماندهی کشور می‌پردازد، جزء نیکی‌هاست و زمانی است که فر به همراه دارد؛ اما پس از آن فکر می‌کند بسیار برای مردم امکانات فراهم کرده‌است و این تفکر سبب بی‌توجهی و عدم نیک‌اندیشی نسبت به رفاه مردم و آبادانی سرزمینش می‌گردد، البته این بدان معنا نیست که انسانی با چنین قدرت و کردار نیک قابل قیاس با قدرت لایتنهای خالق جهان است. جمشید «پس از آنکه خویشان را فرمانروایی بی‌مانند و بلامنازع می‌بیند، غرور سراپای وجود او را فرامی‌گیرد و خود را همه‌کاره جهان می‌انگارد؛ چندان که برای خویش مرتبتی خدایی قائل می‌شود و همین دور شدن فره ایزدی، او را مقهور یکی از پست‌ترین آفریدگان یعنی ضحاک ماردوش می‌کند.» (سرامی، ۱۳۶۸: ۶۸۷)

به نظر می‌رسد اهداف اولیه جمشید بر پایه توانمندی و استعداد استوار بوده که با خیرخواهی و البته با لذت همراه است. «هر یک از این امور طبیعتاً و بالذات درخور انتخاب

عقلانی است؛ هرچند که افراط در آن مذموم است و باید از آن برحذر بود.» (ارسطو، ۲، ۱۳۸۱: ۶۵) می‌توان گفت بی‌اعتدالی کارهای جمشید محرز است؛ زیرا انحراف از هدف اصلی نشانه‌ی سطح گنجایش و تغییر در حالات روحی است. فردوسی «از نبودن آز و نیاز و رنج و غم، در روزگار جم سخن می‌گوید. بی‌گمان آز را به مفهوم «مرگ» به کار نمی‌برد؛ زیرا آز و نیاز، این دو دیو - به تعبیر فردوسی - «با زور و گردن‌فراز» و «پتیاره دیوساز» همواره یار «دیو مرگ» و زمینه‌ساز تباهی و نابودی‌اند و اگر جایی بتوان یافت که این دو دیو دستیار «دیو مرگ» یا - به زبان نویسنده‌ی بندهشن - «مرگ کردار» بدان راهی نداشته باشند، خودبه‌خود «مرگ» نیز در آنجا حضور و نمودی نخواهد داشت و همچون «آرمان‌شهر جم»، سرشار از زندگی و شادکامی و بهروزی خواهد بود. پس هنگامی که «جم» می‌گوید: «به شهریاری من، نه باد سرد باشد، نه باد گرم، نه بیماری و نه مرگ»، پیداست آز و نیاز نیز در آنجا نیستند و دلیلی هم ندارد که از آنها نام ببرد.» (دوستخواه، ۱۳۸۰: ۳۱) از این روی است که جمشید میل به خدایی می‌یابد. در جایی که اعتقاد به خداوند ضعیف باشد، سعادت‌مندی حاصل نمی‌شود. در اینجا خودمحوری و قدرت‌طلبی باعث فساد در اندیشه‌ی او است. در واقع قدرت‌طلب عمل خود را توجیه می‌کند. جمشید چون فره ایزدی دارد، در تصورش این است که هر طور که شده می‌تواند فرمانروا باقی بماند. غافل از اینکه با امیال غیر عقلانی، نه تنها فر، بلکه هستی خود را از دست می‌دهد.

چنین گفت با سالخورده مهان:	که جز خویشتن را ندانم جهان
هنر در جهان از من آمد پدید	چو من نامور تخت شاهی ندید
جهان را به خوبی من آراستم	چنان‌ست گیتی، کجا خواستم
خور و خواب و آرام‌تان از من‌ست	همان کوشش و کام‌تان از من‌ست
بزرگی و دیهیم شاهی مراست	که‌گوید که‌جز من کسی پادشاست؟!

(فردوسی، ۱، ۱۳۹۸: ۲۳)

میل بیش از پیش به کسب قدرت و رسیدگی وافر به جهان که خالق یکتایی دارد، ناخودآگاه آدمی را به عواطف ناخوشایند سوق می‌دهد و غره‌شدن این حس را در فرد به - وجود می‌آورد که لایق بهترین‌هاست. از این روی، دست به هر کاری می‌زند تا به آن جایگاه برسد. ارسطو فرد جاه‌طلب را سرزنش می‌کند؛ «بدان سبب که او آرزوی افتخار را بیش از حدی که شایسته است، در سر می‌پروراند یا افتخار را از جهانی که بایسته نیست می‌جوید.» (ارسطو، ۱، ۱۳۸۱: ۱۷۳) آزمندی هم یک حس و عاطفه‌ی بد است؛ زیرا انسان را از نقطه‌

میانۀ دور می‌سازد و از فضیلت به رذیلت می‌کشاند. با توجه به گرایش جمشید به سوی تباهی، اعمالش بیشتر شبیه رذیلت است تا کرامت. او به دور از عاقبت‌اندیشی مستبدانه با مردم کشورش برخورد می‌کند. در واقع به جای سخی‌ماندن، روحیه خسی شدن را در خود می‌پروراند. به زعم نگارنده، انسان خسیس یا خودشیفته اگر کاری برای کسی انجام می‌دهد، ناخودآگاه تکبر بر او چیره می‌گردد؛ اما فرد سخاوتمند به خاطر روحیه انسان‌محوری و برای رضای پرورگار به چنین عملی دست می‌زند. گفتنی است که انسان در خوبی کردن نیز لازم است جانب میانه‌روی را در نظر بگیرد که ابتدا جمشید به آن توجه نداشته‌است. میل داشتن به هر چیز کششی انکارناپذیر است و در سرشت هر کسی وجود دارد. حال در برخی بیشتر و در برخی کمتر؛ اما در جمشید این مسئله از ضمیر «من» نشئت می‌گیرد و به واسطه آزمندی در قدرت و فرمانروایی به خطر تبدیل می‌گردد که او را تهدید می‌کند؛ زیرا این نوع آزمندی که معیارهای اخلاقی را نقض می‌نماید، حکومت را نیز به فساد و زوال می‌کشاند.

۲-۲-۱. ناسپاسی

آنچه که سبب نابودی جمشید و سرزمینش می‌گردد، حس منیت و ناسپاسی است. منی کرد آن شاه یزدان‌شناس ز یزدان بی‌چید و شد ناسپاس (همان، ۲۳)

خداوند خود جمشید را در این جایگاه قرار می‌دهد و او به درستی از آن استفاده نمی‌کند و به واسطه ادعای بی‌اساس، خشم یزدان را برمی‌انگیزد. به نظر می‌رسد یکی از تغییر حالت‌های روحی ترس است که به نوعی در این امر دخیل بوده؛ ترس نامعقول از دست دادن آنچه به دست آورده که شامل فر و فرمانروایی است. فردوسی ترس و هراس را نتیجه ناسپاسی می‌داند:

به یزدان هر آنکس که شد ناسپاس به دلش اندر آید ز هر سو هراس (همان، ۲۴)

وضعیت به‌گونه‌ای تغییر می‌کند که هیچ بصیرتی پشت آن نیست و مرز مشترکی بین دگرگونی موقعیت و تصورات جمشید وجود ندارد. از این روی، جامعه ثبات خود را از دست می‌دهد. «او به تباهی گرایش پیدا کرده، به زورمداری و قدرت خویش نیز غره گشته و مردم را اسیر ستم و بی‌داد حاکمیت خویش نموده‌است؛ بدون اینکه بداند سرنوشت شومی در انتظار حکمرانی اوست. مردم چون تأمین ندارند و ظلم و بیداد را حاکم بر زندگی خویش می‌بینند و تازیانه ستمگری مأمورین حکومتی و کارگزاران حاکمیت را بر پشت خود حس

می‌کنند، به تنگ می‌آیند و با شورش بر شاه جمشید، روی به سوی کسی می‌آورند که به‌رغم ظاهر انسانی‌اش شیطان پلید و نابکاری و سلطه‌گری و استبداد در درونش جای گرفته‌است. این فرد کسی جز ضحاک، پسر مرداس، نیست.» (کرمی، ۱۳۷۱: ۱۱) البته گاهی انسان در موقعیتی قرار می‌گیرد که نمی‌تواند درست عمل کند. بنابراین یا به‌طور کامل به سمت بدی می‌گراید یا به سمت خوبی می‌رود. «میل به محض اینکه [متوجه شود] عقل یا احساس چیزی را مطبوع یافتند، شروع به بهره‌مندی می‌کند. [در واقع] آدم نامعتدل تحت تبعیت میل است و نه عقل.» (ارسطو، ۲، ۱۳۸۱: ۶۹) با گرایش و میل جمشید بر بدی، سپاهیان و مردمش از او دور می‌شوند و کنش‌های اجتماعی به‌وجود می‌آید.

از آن پس برآمد ز ایران خروش	پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش
سیه گشت رخشنده روز سپید	گسستند پیوند از جمشید
سواران ایران همه شاه‌جوی	نهادند یکسر به ضحاک روی
به شاهی بر او آفرین خواندند	وُرا شاه ایران‌زمین خواندند

(همان، ۲۸)

۲-۲-۳. تأثیر دیوان

زندگی یک ارزش است و چگونه زندگی کردن ارزشمندتر. «روزی که جمشید بر تخت نشست، مردم گرد او جمع شدند و همگان گفتند این روز نو یا نوروز است و جم فرمان داد که تا پنج روز جشن گیرند و روز ششم یعنی در روز «خرداد» گفت که چون اهرمزد بر کار مردم خرسند شده‌است، آنان را از بیماری، مرگ، سرما و گرما، پیری و آز که آفریننده دیو است برکنار می‌دارد. سی صد سال تمام از مرگ اثری نبود و مردم از فقر، اندوه، بیماری و آز در امان بودند؛ اما پس از این ایام جم فریفته دیوان شد و غرور سلطنت بدو راه یافت.» (صفا، ۱۳۸۷: ۴۴۰) این‌گونه می‌شود که منفعت بنیادی و اجتماعی به منفعت شخصی تبدیل می‌شود. طبق گفته صفا، جمشید خود مردم را از آزمندی بازمی‌دارد و در سیصد سال نخست حتی خبری از آز نیست. «از زمانی که اهریمن بر آفرینش می‌تازد تا ظهور "سوشیانس" در تباکاری‌ها و آلودگی‌ها او را انباز و دستیار است. هنگامی که اهریمن

^۱ ریشه این واژه «سو» Su به معنای سودمند و سوشیانت نیز نجات‌دهنده است. «واژه سوشیانت را در گاهان اوستاشناسان تاکنون به‌صورت‌های مختلف تعبیر و ترجمه کرده‌اند. کریستیان بارتلمه، لغت‌شناس و زبان‌شناس آلمانی، آن را منجی Retter, Heiland معنا کرده و بر این باور است که صورت مفرد آن به شخص زرتشت و

می‌خواهد به آفرینش بتازد و آن را آلوده کند، نخست با "جهی دیو" اجفت و انباز می‌شود و سپس آن را به‌عنوان سپاه‌سالار لشکر خود انتخاب می‌کند. «(بهار، ۱۳۷۸: ۸۹) وقتی جامعه، مانند نخستین روزهای حکمرانی جمشید، در رفاه و آرامش باشد، مردم از رنج و بدی آگاه نیستند. پس چگونه می‌شود او که خود بانی این امر است، مرتکب و آلوده آن گردد؟ با اینکه همه چیز دارد و سرور عالم زمان خود است. این مسئله از نیازمندی او سرچشمه نمی‌گیرد. «در واقع تمام افراط‌های ناشی از بی‌عقلی، جن، بی‌اعتدالی و خلق‌خوهای خشن یا نشانهٔ ددخویی هستند یا مربوط به حالات بیماری؛» (ارسطو، ۲، ۱۳۸۱: ۶۸) یا تحت تبعیت موجودات ماورائی. در آن سی‌صد سال دیوان در خدمت جمشید بودند؛ اما پس از ناسپاسی دیوان نیرنگ‌ساز دست به کار شده و با ضحاک هم‌پیمان می‌گردند.

ز رنج و ز بدشان نبود آگهی میان‌بسته دیوان به‌سان رهی

(فردوسی، ۱، ۱۳۹۸: ۲۳)

چنان بُد که ابلیس روزی پگاه پیامد به‌سان یکی نیک‌خواه
بدو گفت: پیمان‌ت خواهم نخست پس آنکه سخن برگشایم نخست

(همان، ۲۴)

۲-۲-۴. نابخردی

می‌توان گفت عناصر آزمندی و غرور زدایندهٔ خرد هستند و در جایی که نابخردی باشد، چشم‌انداز و بینش فرد رو به تاریکی می‌نهد. پنداشته می‌شود که رابطهٔ ذهن با محیط چندان عمیق نیست. ذهن می‌تواند چیزهایی را در خود پرورش دهد که محتوای منطقی نداشته باشد. مانند سناریوی یک فیلم یا انیمیشن که گاهی بر اساس تخیل نویسنده به‌وجود می‌آید؛ اما محیط بر پایهٔ واقعیت‌ها استوار است. ارسطو می‌گوید: «ذهن فعل است، نه فرایند.» (جانکار، ۱۳۸۸: ۸۴) با این حساب از یک جایی به بعد دیگر قدرت پردازش ذهن در جمشید وجود ندارد. فردوسی در پادشاهی نوشین‌روان و لشکرکشیدن او به جنگ خاقان چین می‌گوید:

صورت جمع آن به کسانی که او را در نجات‌بخشی یاری می‌رسانند، اشاره می‌کند. «(۱۹۰۴، ۱۵۵۱) برخی دیگر نیز همچون «ژان کلنز، ایران‌شناس بلژیکی، و اریک پیرار منظور از سوشیانت را درگاهان «مجرى مراسم قربانی می‌دانند.» (۱۹۹۰، ۳۱۳)

^۱ «دیو پلید شناخته‌شده در دین زرتشتی و نمادی از پلیدی‌های زنان و روسپی‌گری است.» (خدایی، ۱۳۸۸)

هر آنکس که دارد روانش خرد به چشم خرد کارها بنگرد

(فردوسی، ۴، ۱۳۹۸: ۷۰۵)

البته باید به این نکته توجه داشت که هر کسی نمی‌تواند از خردی که خداوند در اختیار او قرار داده، به درستی استفاده کند. «به نظر می‌رسد انتخاب عقلانی بستگی نزدیکی با فضیلت داشته باشد. واضح است که انتخاب اخلاقی امری ارادی است و با فعل ارادی که مصداق بیشتری دارد، مماثل نیست.» (ارسطو، ۱، ۱۳۸۱: ۱۲۰) انسان به‌طور فطری خردمند است؛ نادیده‌گرفتن، زائل‌شدن و یا چگونگی بهره‌وری از آن، سبب تفاوت‌ها و کنش‌های گوناگون می‌شود. «در شاهنامه خط زندگی، خط باریکی است؛ اندکی انحراف از راه می‌تواند بدبختی بزرگی به بار بیاورد. بارزترین نمونه آن جمشید است. نخستین شهريار بزرگ شاهنامه که همه نعمت و حشمت جهانی را در روزگار خود جمع دارد. در دوران او رنج و بدی و مرگ ناپدید می‌شود. همه مردم در خوشی و خرمی به سر می‌برند؛ ولی ناگهان غرور او را می‌گیرد و خود را همپایه پروردگار می‌پندارد. از این روی، فره ایزدی از او گسیخته می‌گردد. مانند «ایوب» که یک شبه همه چیز از او روی برمی‌تابد. جمشید نه تنها مغرور، بلکه مستبد تمام عیار نیز هست؛ زیرا در گمراهی خود به حرف احدی گوش نمی‌دهد. از خصوصیات دوره او آن است که چون و چرا جرم شناخته می‌شود.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۵: ۸۶) واضح است که با چنین عملکردی آرامش نسبی که فراهم آورده نیز از دست می‌رود؛ زیرا چگونه‌زیستی در جامعه و نوع روابط اجتماعی تعیین‌کننده آن است.

به فرمان مردم نهاده دو گوش ز رامش جهان پر ز آواز نوش

(فردوسی، ۱، ۱۳۹۸: ۲۳)

همه موبدان سر فگنده نگون چو کس را نیارست گفتن نه چون

(همان، ۲۴)

با این تفصیل کسی یارای مخالفت یا یادآوری و پرسش از جمشید را ندارد تا او را متوجه اشتباهش کند و میلش نسبت به دانای مطلق بودن آشکار گردد. او تمایل دارد که خود را داناتر از همه بداند و رای خود را بر دیگران تحمیل کند. چون قدرت او هر روز بیشتر از گذشته می‌شود و مردم بیشتر مطیع او می‌گردند. دقیقاً به همین دلیل است که غرور تمام او را فرامی‌گیرد. به نظر می‌رسد آزمندی برخاسته از نادانی فرد است. خودمحوری و عدم مشورت در مسائل خرد و کلان توصیه نمی‌شود. ارسطو معتقد است: «حکمروایی پادشاه تک نفره غیر طبیعی است؛ زیرا ممکن است در حکومت او اثری از عدالت نباشد.»

(جانکار، ۱۳۸۸: ۳۰۹) فردی که به‌عنوان پادشاه خود را برتر و برابر با خداوند می‌داند، به قواعدی که خودش وضع کرده نیز پایبند نیست.

در شاهنامه دیده می‌شود که گاهی اشخاص با عزت‌مندی به استقبال مرگ می‌روند و گاه با ذلت. اگر چه در این مضمون اندرز معناداری نهفته است، اما این سرخوشی بی‌معنی که انسان خواهان بیشترهاست، یک هدف ارزشمند محسوب نمی‌شود و لذت واقعی به دست نمی‌آید. «جمشید چون بر بلندای هرم قدرت و زورمداری تکیه می‌زند، به ناگاه از آن همه پاک‌ها، نیک‌اندیشی‌ها، خرد و دانش جدا می‌شود. دیو زشت‌انگاری بر او چیره شده و غره از کام‌گیری جهان می‌گردد و در نتیجه این رویکرد اهریمنی شکست می‌خورد.» (کرمی، ۱۳۷۱: ۹) طبق عقیده ارسطو که برای لذت نیز انواع قائل شده، خواستن لذت شر به‌شمار نمی‌رود؛ اما اگر در آن افراط شود، شر است و شر انسان را به نیستی می‌کشاند.

به جمشید بر تیره‌گون گشت روز همی کاست آن فر گیتی‌فروز

(فردوسی، ۱، ۱۳۹۸: ۲۴)

جمشید در ابتدا شیوه سخاوت‌مندی را در پیش می‌گیرد که جزء فضایل انسانی است؛ اما اگر همین سخاوت‌مندی از حدود خود خارج شود، خودکرامتی و خودشیفتگی را به همراه خواهد داشت که باعث پرورش حس غرور و تقدیر اهریمن می‌گردد. طبق نظر ارسطو اعتدال یک فضیلت است که در مقابل آن خیر و شر قرار دارند. او «فضیلت را چنین تعریف می‌کند:

۱. رغبت یا شوق انتخاب،

۲. شمول بر آنچه که برای ما حد اعتدال در نظر گرفته‌اند،

۳. آنچه که به‌وسیله قانون و قاعده تعیین می‌شود؛ یعنی به‌وسیله قاعده‌ای که از طریق آن

مرد خردمند حد آن را تعیین می‌کند.» (جانکار، ۱۳۸۸: ۲۲۳)

با توجه به آنچه گفته شد، داشتن میل انتخاب یک حالت عادی و میانه است و حدود آن نیز بر اساس معیارها و ضوابط خاص تعیین می‌شود و این هیچ مشکلی را برای آدمی به‌وجود نمی‌آورد. آنچه که جمشید را دچار تزلزل نموده، گسترش شوق انتخاب در او و شکستن مرز قوانین فره ایزدی است که باعث از بین رفتن میانه‌روی شده. «فردوسی اصلاً احساس نگرانی نمی‌کند که با دستی یک پادشاه خردمند و نیک کردار را بالا ببرد و به اوج ارزش‌های انسانی برساند و با دستی دیگر همان پادشاه را که از راه خرد و اندیشه دوری گزیده و هوای نفسانی، جاه‌طلبی و بلندپروازی حاکم بر اعمال و کردارش شده‌است، پایین

بیاورد و او را بی‌خرد و تهی‌مغز بنامد.» (کرمی، ۱۳۷۱: ۱۰) آنچه که انسان را زیاده‌خواه می‌کند، پیروی از لذت‌های جسمانی و نفسانی است. اگر چه لذت‌های جسمانی به خودی خود خیر هستند، اما در برخی موارد کمتر از حد آن نیز باعث آسیب‌زدن به جسم می‌شود. مانند نوشیدن شراب و غیره. در کل هر چیزی که سبب درد و رنج در انسان شود، شر است و لذت نیست. ادعای خدایی جمشید نیز یک نوع رنج است؛ زیرا فره ایزدی از او دور شده و خرد از دست می‌دهد. این کم‌خردی در ضحاک هم وجود دارد که نیرنگ اهریمن در او کارساز است تا پس از جمشید به حکومت برسد.

بر او تیره شد فره ایزدی به کژی گرایید و نابخردی

(فردوسی، ۱، ۱۳۹۸: ۲۸)

شه تازیان چون به خوان دست بُرد سر کم‌خرد مهر او را سپرد

(همان، ۲۶)

نهایت اینکه گاهی انسان به ناچار دست به کارهای نادرست می‌زند تا بتواند نیازهایش را رفع نماید؛ اما جمشید به چیزی نیاز ندارد. او بی‌نیاز مطلق بوده و خود ضرورت‌های جامعه را رفع رجوع می‌کند. با توجه به اینکه سعادت دست‌یافتنی است، اما این مسئله با سعادت-مندی و رستگار شدن هیچ سنخیتی ندارد. جمشید هر دو مرتبه سعادت را از دست می‌دهد. او حکومتی پر از شادکامی و پدramی داشته، اما به منیت گرفتار می‌شود و خود را برتر از دیگران می‌بیند. جمشید به پیروی از اهریمن ناسپاس می‌شود و خود را مالک همه چیز می‌داند. از این روی، ادعای خدایی می‌کند. در واقع تعلقات وی بیشتر از نوع وهمی و خیالی است تا یک تعلق عقلی. از این روی، تنها سعادت دنیوی را دربردارد که آن هم با افراط‌گری باعث شقاوت او می‌گردد. فردوسی در این داستان به مسئله میانه‌روی اشاره می‌کند که می‌تواند مخاطب را به تأمل وادارد.

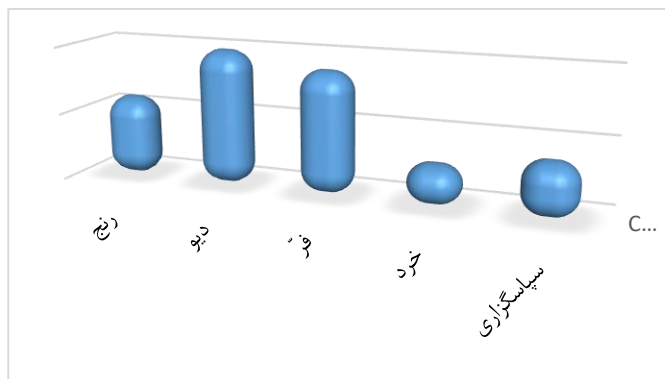
که تا هر کس اندازه خویش را ببیند بداند کم و بیش را

(فردوسی، ۱، ۱۳۹۸: ۲۲)

۲-۳. بازنمود شاخصه‌های افراط‌گری و اعتدال در حکمرانی جمشید:

تباين اندک دیو و فر که در نمودار دیده می‌شود، نشان‌دهنده نوع کارکرد و گرایش جمشید به آن دو است. او با داشتن فر تحت تأثیر نیروهای اهریمنی نیز قرار می‌گیرد. این مسئله برخاسته از فراخی عدم خردورزی است که بازنمود آن در شکل زیر پیداست و در

نتیجه‌گیری بدن پرداخته شده‌است.



نمودار بازده شاخصه‌های افراط‌گری و اعتدال

۴. نتیجه‌گیری

از منظر ارسطو کاربرد عنصر میانه‌روی سبب سعادت‌مندی می‌شود. تمایل و پیگیری انسان به شنیده‌ها در نوع واکنش او تأثیر دارد و در صورت عدم اعتدال و واپایش رفتاری، آسیب‌هایی را برای خود و اجتماع رقم می‌زند. بر اساس داده‌های به دست آمده، در داستان حکمرانی جمشید مفهوم آزمندی و اقتدارطلبی به‌طور ضمنی تعیین ماهیت می‌شوند. فردوسی فرایند آزمندی را با رنج همراه می‌کند و نتیجه آن را بر باد رفتن آبرو می‌داند. شاید بتوان گفت که از همان ابتدای حکمرانی جمشید میانه‌روی و بسندگی در فراهم ساختن امکانات معیشتی وجود نداشته‌است؛ زیرا از جنبه روان‌شناختی او خود فاقد شخصیت میانه‌گرا، به‌ویژه در سیاست است. با توجه به نظریه اعتدال ارسطو، عامل بی‌ارزشی کارهای خیر جمشید و به‌مراتب بروز منیت، افراط‌گری در نمایان کردن ارزش‌هاست. با توجه به اینکه این داستان سد و نود و پنج بیت است، واژه فر نُه بار تکرار شده و به همان میزان نیز خوبی‌هایی که جمشید انجام داده تخمین زده می‌شوند و بیان‌کننده سرشت نیک اوست که برخاسته از زیبایی آفرینش یزدان است؛ اما به‌واسطه بروز پیشکاری اهریمنی کاربرد آن را به ایستایی می‌کشاند. در این داستان واژه دیو و ابلیس ده بار تکرار شده‌است و آن‌گونه که از شکل نیز برمی‌آید، بیشترین بسامد را در داستان به خود اختصاص داده و نشان می‌دهد تمایلات اهریمنی وی را از هدف‌های اولیه‌اش، دور ساخته و بازده آن تکرار شش بار واژه رنج بوده که بیانگر آسیب‌های ناشی از نابخردی و ناسپاسی است که به ترتیب پایین بسامد را دارند. نگرورزی ناآگاهانه به دیوکامگی و بی‌خردی که سبب انحطاط و برهم‌خوردن تعادل جامعه دوره جمشید شده، فرایندی برای کاربست میانه‌روی است.

کتاب‌شناسی

- ارسطو، ارسطالیس (۱۳۸۱)، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه سید ابوالقاسم پورحسینی، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- ارسطو، ارسطالیس (۱۳۷۸)، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمدحسن لطفی تبریزی، تهران: طرح نو.
- ارسطو، ارسطالیس (۱۳۶۸)، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، تهران: دانشگاه تهران.
- اسپینوزا، باروخ (۱۳۷۶)، *اخلاق*، ترجمه محسن جهانگیری، چاپ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۵)، *سروسایه فکن*، چاپ چهارم، تهران: یزدان.
- آجودانی، شکوفه (۱۴۰۱)، «پیری و جوانی در شاهنامه فردوسی»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره اول، شماره ۲، صص ۱-۲۵.
- آچاک، ایوب؛ ناروئی، مسعود (۱۴۰۲)، «تجلی فرهنگ باستان ایران در اندیشه و بیان هنری شاهنامه فردوسی»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره ۲، شماره ۴، صص ۱-۱۹.
- جانکار، باربارا (۱۳۸۸)، *فلسفه ارسطو*، ترجمه مهدیه ایرانی‌طلب، چاپ دوم، تهران: اطلاعات.
- جبارپور، شمیم (۱۴۰۱)، «فردوسی و شاهنامه در متون منشور عرفانی»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره اول، شماره ۲، صص ۱۶۹-۲۰۷.
- جعفرزاده، روح‌ا... و همکاران (۱۴۰۳)، «بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌ها در رویدادهای مهم پادشاهی گشتاسپ با تطبیق متون مختلف»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره ۳، شماره ۶، صص ۶۷-۸۸.
- حسینی، سیدساعت (۱۳۷۴)، *شاهنامه شاهکار اندیشه*، شیراز: نوید.
- حبیبی، سید مهدی؛ اعرابی هاشمی، شکوه السادات؛ ترابی فارسانی، سهیلا (۱۳۹۹)، «تحلیل اسطوره جمشید نقل شده در شاهنامه و تاریخ‌های اسلامی با رویکرد نقد کهن‌الگویی»، *پژوهش‌های تاریخی*، دوره جدید سال دوازدهم، تابستان، شماره ۲، صص ۸۷-۱۰۴.
- حبیبی، سیدمهدی؛ اعرابی هاشمی، شکوه السادات؛ ترابی فارسانی، سهیلا، (۱۳۹۹)، «تحلیل اسطوره جمشید نقل شده در شاهنامه و تاریخ‌های اسلامی با رویکرد نقد کهن‌الگویی»، *پژوهش‌های تاریخی*، دوره ۵۶، دوره جدید ۱۲، شماره ۲، پی‌اچ ۴۶، صص ۱۰۳-۱۲۰.
- خوارزمی، حمیدرضا، (۱۳۹۹)، تکوین مهر در اسطوره و تحول چهره آن به جمشید در حماسه بر اساس نظریه دگرگونی، *ادبیات پهلوانی* (ادبیات حماسی سابق)، بهار و تابستان، سال چهارم، شماره ۶، صص ۶۹-۹۶.

- دلپذیر، زهرا؛ بهنام‌فر، محمد؛ راشد‌محصل، محدرضا (۱۳۹۸)، تحلیل تطبیقی مفهوم اعتدال در اندرزهای دینکرد ششم و شاهنامه فردوسی، *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، زمستان، شماره پنجاه و پنج، صص ۱-۲۹
- دوستخواه، جلیل (۱۳۸۰)، *برخورد با شاهنامه در تراژدی قدرت*، تهران: آگه.
- رحیمی‌نژاد، مهدیه (۱۳۸۹)، *بررسی آ‌ز و شخصیت‌های آ‌زمنند در شاهنامه*، استاد راهنما: باقری خلیلی، علی‌اکبر؛ استاد مشاور: ستاری، رضا، دانشگاه مازندران.
- ساطع، سیدجان (۱۴۰۴)، «بررسی مختصر تصویرسازی در شاهنامه فردوسی»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره ۳، شماره ۷، صص ۲۴۱-۲۵۰
- سرامی، قدمعلی (۱۳۶۸)، *از رنگ گل تا رنج خار*، تهران: علمی و فرهنگی.
- شجری، رضا (۱۳۸۲)، تحلیل و بررسی عنصر آ‌ز در شاهنامه، *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*، تابستان، شماره یک، صص ۶۵-۸۲
- صدری افشار، غلامحسین؛ حکمی، نسرین (۱۳۸۸)، *فرهنگ فارسی*، دو جلدی، تهران: فرهنگ معاصر.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۷)، *حماسه‌سرایی در ایران*، تهران: فردوس.
- عباسی، حامد؛ حسام‌پور، سعید؛ مرادی، محمد (۱۴۰۰)، «تحلیل تطبیقی افسانه مضمون ارسطو در داستان منظوم جمشید شاهنامه و نمایش‌نامه اودیپوس شهریار»، *پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*، زمستان، دوره نهم، شماره ۳۰، صص ۱-۲۷
- عبدالخانی، محمد؛ احمدوند، شجاع (۱۴۰۲)، «فردوسی و نقد منازعه درونی در سپهر اندیشه ایرانی بر اساس نظریه هرمنوتیک قصد‌گرای کوئنتین اسینر»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره ۲، شماره ۳، صص ۱۷۳-۱۹۹
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۸)، *شاهنامه*، پیرایش جلال خالقی مطلق، چهار جلدی، چاپ چهارم، تهران: سخن.
- کرمی، محمد (۱۳۷۱)، *حماسه حماسه‌ها*، دو جلدی، تهران: سیمین.
- کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۹۳)، *نامه باستان*، چاپ نهم، تهران: سمت.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۶۹)، *مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار*، چاپ ششم، تهران: امیر کبیر.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰)، *التحقیق فی کلمات قرآن کریم*، نه جلدی، تهران: کتاب.
- معصومی، غلامرضا (۱۳۸۸)، *اساطیر و آیین‌های باستانی*، تهران: پژوهشگاه و فرهنگ و هنر اسلامی.

Examining the moderation of Jamshid's rule in Shahnameh from Aristotle's point of view

Zahra Darvishalizadeh¹

1. Ph.D. in Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Foreign Languages, Roudhan Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
Postdoctoral researcher. Email: parnianalizade10@gmail.com

Article Info	ABSTRACT
<p>Article type: Research Article</p> <p>Article history: Received: ۳۱/۰۷/۲۰۲۴</p> <p>Accepted: 08/12/2024</p> <p>Keywords: moderation, governance, Jamshid, Aristotle.</p>	<p>The topic of moderation, which is the middle of extremes, is considered one of the most prominent moral concepts, which causes coherence in the cycle of life. Behavioral imbalance and ambivalence in a person causes degeneration and loss of balance and will result in injuries. The purpose of this article is to identify the fundamentals of this element and its effect on people's performance, which aims to investigate the dimensions of moderation in the Kingdom of Jamshid from Aristotle's point of view, and to show what factors are involved in not having moderation and His fall has been effective. As a result, at the beginning of Jamshid's rule, there was no moderation and sufficiency in providing livelihood facilities. Because psychologically, he lacked a moderate character, especially in politics. According to Aristotle's theory of moderation, the cause of the devaluing of Jamshid's good deeds and the emergence of ego is extremism in displaying values. The word "Far" has been repeated nine times and the good things he has done are estimated at the same rate. The word "Devil" and "Iblis" are also mentioned ten times and it shows that his demonic tendencies have taken him away from his original goals, which shows the abundance of suffering caused by ingratitude and foolishness.</p>